

عبدالعظیم یمینی

## شعر چیست

نتایجی که بر ارتباط قالب و محتوی مترتب است

گفته شد که قالب غیر از محتوی ولی مرتبط به محتوی است و رابطه این دو همان رابطه عین و ذهن است که ارتباط آن دو بهیچوجه بمعنی اتحاد آن دو نیست، موضع



هریک از این دو کاملاً مشخص و موقع هر دو ممتاز و معتبر است و نمیتوان به بهانه تکمیل فن بلاغت سخن و یا تحت عنوان ضرورت توسعه و تکامل شعر

با توجه بمقتضیات روز هیچ يك از این دورانادیده گرفت بدین معنی که همان طور که تحت (فشار قافیه) وزیر (پرس وزن) نباید بنام شعر مهمل بافت و نباید اول قافیه‌ها را از کتب لغت استخراج کرد و سپس برای آن قافیه شعر ساخت همان طور نیز نباید به بهانه اینکه وزن و قافیه سدره انتقال اندیشه‌های اصیل شاعرانه است مهملات مدرن و تازه‌ای جانشین مهملات کهن و نوع اول ساخت .

تکیه بر هر يك از این دو موضع رابطه شعر را با ادبیات ملی قطع میکند. خطر تکیه بر موضع اول در این است که تبعیت مطلق از وزن و قافیه و مخصوصاً اصرار در رعایت صنایع بدیعی که زائیده ذهن عناصر متفنگ است کاری است خلاف هدف اساسی و راستین هنر که بجمود فکری منجر میشود اینکار علاوه بر اینکه باصالت طبیعی شعر لطمه میزند از این جهت که مولود قریحه غیر مسئول و نماینده بینش محدود است طبعاً خصوصیت هنری شعر را به محدودیت و با نزوای کامل می کشاند و ادامه این شیوه شعر را تبدیل به چیزی میکند کاملاً تفننی و خارج از قلمرو حاجات حیات ادبی و مدنی ولی زیبا و ظریف و تماشائی و در این مقام شاعر مورد نظر ما چون تراشکار ما هر و هنرمندی است که همه تلاش و توانائی هنری خود را برای ساختن چکشی از شیشه و سندان از بلور بکاراند ازد یعنی چیزی که بدرد هیچ کاری نمی خورد و هیچ اثری بر آن ترتیب نیست جز اینکه زیبا و ظریف و تماشائی است .

شعر و بطور کلی هنر در چنین حالتی دور از عرصه حیات اجتماعی و وبکلی مطرود و متزوی است .

اصولاً وقتی که (هنر) فاقد خصوصیت (صنعت) باشد و رابطه خود را با (حاجات) طبیعی جامعه قطع کند (۱) مانند واگون فراری وجداشده از قطاری

۱ - بمباحث گذشته این نوشته موضوع : رابطه هنر و صنعت و حاجت توجه شود .

است که قوی ترین و ماهرترین راننده لکوموتیو نیز نمیتواند از جدائی وانزوا وانهدام آن جلو گیری کند .

بنابر این برای اینکه در قلمرو شعر رابطه هنر و صنعت استوار بماند باید هنر شعر متضمن خصوصیت صنعت سخن و در نتیجه نوعی رافع حاجات جامعه النهایه درزیبا ترین و کامل ترین شکل آن باشد و چون تکیه مطلق بر صنایع بدیعی و افراط در این کار غالباً در تغییر مسیر تلاش ذهنی گوینده مؤثر است طبعاً باصالت نخستین اندیشه شاعر لطمه وارد میکند .

تردیدی نیست که وجود صنایع لفظی از نشانه های و سعت و غنای زبان است و معمولاً در ادبیات مللی که دارای فرهنگ کهن و غنی میباشند زبان به فنون پیچیده و شعر به صنایع ظریفه آراسته میشود این اصل درباره زبان و شعر فارسی کاملاً صادق است .

بدین معنی که وجود این همه صنایع در شعر فارسی در حقیقت معرف کمال و غنای زبان فارسی است و در بحث های گذشته نیز اشاره شد که در زبان و نوشته های ملت هائی نظیر مصر و هند که تاریخی کهن و ادبیاتی پرمایه و چند هزارساله دارند ویژگی هائی که اکنون جناس و ایهام و امثالهم می نامیم مشاهده میشود ولی بهر حال باین نکته اساسی باید توجه داشت که اصرار در ادامه این کار هنر شعرا متزوی میکند.

اساتید ارجمندی که بمیراث گرانبهای شعر فارسی بحق و براستی افتخار میکنند ممکن است بر این قسمت از عرایض بنده خرده بگیرند و بعنوان مثال بقدرت اعجاب انگیز قریحه حافظ اشاره و استنادکنند که توانسته است عمیق ترین و لطیف ترین اندیشه شاعرانه را در زیباترین قوالب با رعایت دقیق ترین صنایع بدیعی بیان کند و چنان از عهده این کار بر آید که تا کنون هیچ کس

نتوانسته در جای پای آن قدم نهد البته این نظر در جای خود درست و منطقی است ولی صحت عرایض فوق را نفی ورد نمیکند زیرا اولاً بطوریکه میدانیم قدرت بیان حافظ که معرف قریحه منشوری و چند صلعی اوست بحدی است که بهیچوجه نمیتوان کمترین نشانه‌ای از اصرار در اتکاء مطلق به صنایع بدیعی در آن یافت ثانیاً حافظ در قدرت اندیشه شاعرانه از نوا در خلقت و چهره‌های کاملاً استثنائی و تنها است .

خطر تکیه بر موضع دوم بنظر بنده بزرگتر و عواقب آن برای زبان و فرهنگ و وحدت ملی ما زیان بخش تر است .

در مورد اول لااقل میتوانیم مساله را باین صورت مطرح و حل کنیم که صدها مشاعر متفنن و قافیه پرد از که همه تلاش فکری و توانائی ذهنی خود را صرف ساختن قصائد و قطعات مرصع بانواع صنایع ثقیل شعری نموده‌اند با یکی از پایه گذاران ادبیات ملی ، مثلاً سعدی طرف نسبت و قابل مقایسه نیستند و اینها اصولاً در آن مقام قرار ندارند که ما آثار متکلف و متصنع آنان را نماینده فرهنگ روزگارشان بدانیم چنین استدلالی منطقی و معقول و در نزد ارباب بصیرت طبعاً مقبول است خاصه اینکه تبعیت مطلق از قافیه و صنایع بدیعی نشانه تباهی زبان و فساد شعر نیست بلکه صرفاً نشانه محدودیت دید اجتماعی و جوشش استعداد (بازی با کلمات و مفاهیم) گویندگان آسوده خاطر و غیر مسئول آنست ولی در مورد دوم قضیه باین سادگی نیست .

درمباحث گذشته دیدیم که ظرف سیاله ذهن آدمی و وسیله انتقال اندیشه و ادراک از آغاز انسانیت حتی از آغاز مدنیت باین زیبایی و ظرافت نبوده و برای اینکه باین مرحله از زیبایی برسد راه بسیار دراز و پریچ و خم را طی کرده و این خط سیر جالب و حیرت انگیز که معمار و مهندس آن قریحه زیبا

ساز و طبیعت زیبا پسند بشر است از حضيض بسوی اوج و از دره بسوی قله کشیده شده و هر چه پیش تر رفته اعوجاج و نازیبائی آن جای خود را بانتظام و زیبائی داده است و در این رهگذر اول وزن و سپس قافیه ساخته شده که اولی اندیشه اعلام شده را هنگام مطالعه موزون و خوش آهنگ و دومی کلمات و الفاظ متشکله وزن را با هم متناسب میکند و زیبائی آن را بمرحله کمال میرساند .

قعر این دره آغاز ساده ترین نوع سفالی گری و ستیغ این کوه پیدایش قوالب طرب انگیز مولانا در دیوان شمس با محتوی روح پرور آن و قوالب مثنوی های حکیم نظامی نابغه بی نظیر و اعجوبه سخن فارسی است که در اشعار او چنان اندیشه در قالب (جا افتاده) و با آن متناسب است که خواننده تصور میکند از آغاز آفرینش انسان این قوالب را خاص همین اندیشه ها ساخته بودند. پس وزن و قافیه را کس اختراع نکرده و این موضوع اصولاً بصورتی که (فارادی) بکشف نیروی الکتریسته و (جمیزوات) به کشف نیروی بخاریا (فلمینگ) بکشف پنی سیلین موفق شده نبوده و نیست تا شخص یا هیأتی اشتباه احتمالی مکتشف را با تحقیقات و تجارب خود ثابت و رأی اعلام شده را فاقد ارزش و اعتبار معرفی کند .

نخستین نتیجه این توضیح این است که چون وزن و قافیه بمرور قرن‌ها پراتیک ذهنی در جهت تکامل و زیبا سازی ظرف سیاله ذهن آدمی بوجود آمده برای شعر بمنزله قید و بند نیست بلکه بمنزله زیور و آذینی است که عروس سخن بدان آراسته است البته تکیه بیش از حد بزبور و آذین کاری غلط و ناقص غرض است و تردیدی نیست که آرایش بیش از حد معقول عروس به انواع و اقسام احجار کریمه و جواهر بدیعه نه تنها او را زیباتر نمیکنند

بلکه کمر و گردن عروس را زیر بار جواهر سنگین و فلزات رنگین خم میکند بنا بر این باید از زیاده روی در این کارپرهیز نمود ولی این زیور و آذین در حد متناسب و معقول از لوازم لایفک زیبایی عروس سخن شناخته شده و نمیتوان آن را نادیده گرفت .

(ادامه دارد)

در بلاغت مصطلح علمای معانی و بیان که بمعنی مطابقت کلام است با مقتضای حال و مقام هیچ شاعری از سلف و خلف پیایه و مایه نظامی نمیرسد و در تمام نامه های شش گانه در هر مقام کلام او مطابق با مقتضای حال و بعلاوه تمام مناسبات لفظی و معنوی را مراعات فرموده است . در خسرو و شیرین هر جا از زبان خسرو سخن میراند با اینکه مقام عشق و فروتنی است تمام مراتب و حیثیات شاهنشاهی را بکار برده و جانب ، هیچ نکته را فروگذار نمیکند . گفتگو هائی که میان خسرو و شیرین در پای قصر بمیان می آید شامل تمام نکات و حیثیات و جامع مقتضیات حال و مقام هر دو طرف است و با آنکه خسرو در این مقام با نیاز تمام و فروتنی عاشقانه بر معشوق وارد شده مراتب شاهنشاهی و عظمت را هم فراموش نمیکند .

(گنجینه گنجوی)